مشتری کافه خیابان وسط

## دورزدن حالی می‌داد که نگو!

مهرداد حجتی

• «دورزدن، دوربرگردان، دورزدن تحریم‌ها، دوردورکردن و کلا دور بیفتد دست کسی و این چنین خوش خوشانش بشود. جالب است دیگر! این همه دوربرگردان نرسیده به میدان را گذاشته‌اند برای همین که یک‌دفعه بپیچی و میدان را معطل بگذاری. همین هیجان‌انگیزش می‌کند. که یکهو بپیچی و همه را غافلگیر کنی. اصلا میدان خیط می‌شود. دوربرگردان را گذاشته‌اند برای اینکه نرسیده به چراغ قرمز بتوانی بپیچی. کیف می‌دهد. لابد پلیس هم ایستاده تا تو چراغ قرمز را رد کنی مُچت را بگیرد. اما یکهویی تو می‌پیچی طرف دیگر. پلیس مات می‌شود. اصل دورزدن برای غافلگیری است. می‌خواهی سرنشین‌های ماشین را غافلگیر کنی نرسیده به چراغ خطر بپیچ. داری مستقیم می‌روی یکدفعه جهتت را عوض کن بشو برعکس. یعنی بشو آن وَری. کلا جالب است دیگر».

متحیر از «دست چپی» می‌پرسم: «چیزی شده؟ اتفاقی افتاده؟»

می‌گوید: «تحریم‌ها مگر بد بود که این «عمو حسن» آمد آنها را برداشت؟ می‌گذاشت باشند تا بهانه‌ای برای دورزدن باشد. این‌طوری چی رو دور بزنند؟ دیگر چیزی برای دورزدن «عمو محمود» باقی نمانده. تحریمی باید باشد که بشود آن را دور زد. وقتی تحریم نباشد، دورزدنی هم در کار نخواهد بود. آدم مَچَل می‌شود. به عشق یکهو دورزدن تخته گاز می‌راند. نرسیده به چراغ قرمز همین که می‌خواهد دور بزند می‌خورد به جدول. دیگر دور برگردان پشت چراغ قرمز را برداشته‌اند؛ یعنی «عمو حسن» برداشته است تا «عمو محمود» عشق سرعت موقع دورزدن چَپ نکند. همان راه خودش را برود. کار دست کسی ندهد. کار بدی کرده؟»

می‌گویم: «امروز همه‌اش داری از دوربرگردان و دوردور و این چیزا حرف می‌زنی. حالا چرا با این عصبانیت؟!»

می‌گوید: «عصبانیت هم دارد. «دایی محمد» چه هیزم‌تری به آنها فروخته است؟ چون نخواست چراغ قرمز را رد کند؟ یا اینکه با دوربرگردان آن را دور بزند، شده است ترسو؟ «عمو محمود» خوب است چون توانسته است با دورزدن همه چراغ قرمزها را رد کند؟ آخر این چه طرز استدلالی است که آنها می‌خواهند به بچه‌ها یاد بدهند؟ یعنی هرکس چراغ قرمز را رعایت کرد ترسو است و هرکس با کلَک آن را رد کرد شجاع است؟ با این شیوه از آموزش، نسل آینده چطور بار می‌آید؟»

می‌گویم: «قهوه‌ات را بخور سرد شد. حالا نمی‌شود قدری آرام‌تر صحبت کنی؟ همه دارند به تو نگاه می‌کنند. فکر می‌کنند اتفاقی افتاده!»

بی‌اعتنا به فنجان قهوه می‌گوید: «بیچاره «عمو حسن». آدم دلش می‌سوزد. کلی خون دل خورد تا تحریم‌ها را بردارد. حالا به‌جای دست‌مریزاد به او می‌گویند خائن! چرا؟ چون دیگر نمی‌شود رفت سواری و دوردور؟ این طرز برخورد هم مثل همان دورزدن‌هاست؛ از بیراهش وارد می‌شوند. نه از راهش. این‌طوری که پیداست دلشان برای دورزدن‌ها تنگ شده. آخه خیلی حال می‌داد. شاید بخواهند دوباره بساط «دورزدن» را عَلَم کنند. نون تو عَلَم‌کردن همین بساط‌هاست لابد»

می‌گویم: «حرص نخور. قهوه‌ات را بخور. حالا کو تا آمدن عمو محمودِ آقایون برادرا؟»

فنجان در دست می‌گوید: «حتی اگه خودش هم نخواد بیاد. یک عده‌ای می‌خواهند به‌زور بیارنش. دیدی که تو همین انیمیشن «بچرخ تا بچرخیم» بناست بیاید برای ما چاه بِکَنَد».

می‌گویم: «پس حالا نوبت چاه‌کنی است؟»

فنجان خالی قهوه را پایین می‌آورد و می‌گوید: «لابد».

به در کافه نگاه می‌کنم. دوست «دست‌راستی» شاد و شنگول از راه می‌رسد. قهوه‌ای را که برایش سفارش داده‌ام یخ کرده است.

می‌پرسم: «کجا بودی؟ چرا این‌قدر دیر کردی؟»

می‌گوید: «تو جلسه «عمو محمود» بودم. باورتان نمی‌شود هنوز هم در «اوج» است».

تماشاخانه

## اجرای خیریه یک نمایش

• **شرق:** نمایش «چسب زخم» با یک اجرای خیریه به‌نفع مؤسسه زنان سرزمین خورشید، ۲۸ فروردین در تماشاخانه باران روی صحنه می‌رود.

نمایش «چسب زخم» کاری از گروه تئاتر «اتفاق» است که یک اجرای خیریه به‌نفع مؤسسه زنان سرزمین خورشید خواهد داشت. محمد ایمانی‌فولادی، نویسندگی و کارگردانی، بهار نوحیان، شیوا مکی‌نیان و ستایش محمودی نقش‌خوانی این اثر و سعید حسنلو، طراحی صحنه این نمایش را برعهده دارند.

این نمایش شنبه، ۲۸ فروردین ساعت ۱۸ در تماشاخانه باران، واقع در تقاطع خیابان انقلاب و فلسطین‌جنوبی اجرا می‌شود.

روایت احوالپرسی کیمیایی از کیارستمی

# ضیافت، پشت شیشه باران‌خورده

عسل عباسیان

عکس: آرشیوی، از راست کیمیایی و کیارستمی پشت صحنه «مترویل»

می‌شد زیر لب زمزمه کرد: «باد با خود خواهد برد، شکوفه‌های گیلاس را، تا سپیدی ابرها»* همان هنگام که نم‌نمِ بارانِ بهار، پنجره عریض بیمارستان را خیس کرده بود؛ و دو رفیقِ دیرین- عباس کیارستمی و مسعود کیمیایی- با هم «ضیافت» برپا کردند، در اتاقی که «تولد نور» را به خود دیده بود؛ اتاقی کُنجِ بیمارستان که کیارستمی پس از روزها خواب مصنوعی، در آن سرانجام چشم گشوده بود تا باز از پشت شیشه رنگی عینکش، به تماشا بنشیند؛ به تماشای «رنگ‌ها»، «زندگی و دیگر هیچ». بر بالین مردی که «طعم گیلاس» را در کامِمان نشاند، آنچه کم‌رنگ می‌نمود و هیچ به چشم نمی‌آمد، بیماری بود و درد؛ انگار درد جغرافیای نامعلومی باشد، فرسنگ‌ها دورتر از هنرمندی که هنوز روی تختِ مریضخانه آرمیده؛ هنرمندی که در یک‌ماه گذشته دردهای سختی به خود دیده اما حالا دیگر خبری از درد نیست و باز کلمه و کتاب، در حوالی‌اش پرسه می‌زنند. مسعود کیمیایی با کیارستمی خوش‌وبش می‌کند و لبخندهای مکرر بر صورت هردو این آغازگران موج‌نو هنر ایران می‌نشیند. کیمیایی که پیش از نوروز نیز به عیادت کیارستمی رفته، گواهی می‌دهد که امروز، حال او خیلی بهتر است؛ دست‌هایش را می‌گیرد و چنان از گرمای زندگی در شریان‌های رفیقش می‌گوید که این گرما در لحن خودش نیز هویدا می‌شود. به شوخی می‌گوید: «زودتر از روی این تخت بلند شو، که حالاحالاها باید فیلم بسازی، باید اسکار بگیری و اسکارت را به من تقدیم کنی» و هر دو می‌خندند.

کیمیایی همان‌طور که دست کیارستمی را در دست دارد، سطرهایی که برای او نوشته را می‌خواند: «کیارستمی بدون‌شک آخرین بازمانده دوره‌ای از تفکر در ساخت یک سینمای خاص و ماندنی است؛ نسلی که خواست و کوشید تا به اندازه نوه‌های خود، دنیای شیرین و مخوف دکمه‌ها را بیاموزد. سفرهای کوتاه و تعجب‌ساز با دکمه‌ها برود اما بُرد با او بود که در حالِ خود ماند و از تمامِ این دکمه‌ها به ایستگاه اول آن یعنی دیجیتال سفَر کرد و ماند تا هم‌وزن تفکر باقی بماند. عباس کیارستمی سینمای دیجیتال را وسیله کرد و به تفکر و فهم قدیمی که فراوان داشت پیوند زد. اگر هرکدام از این دو سمت زیاد و کم می‌شد، ارباب جایزه‌ها و تقدیرها و القاب به وجود نمی‌آمد. عباس کیارستمی همین تفکر وسیع را در ابعادی دیجیتالی به‌ظاهر، جای داد. حاصل، آنکه دیجیتال منفجر شد و رفت و سینمای عباس کیارستمی ماند. تفکر هر آنچه را که فتح کند غبطه‌برانگیز است». کیارستمی همچنان نگاه می‌کند و لبخند می‌زند، ساکت است و این سکوت سرشار از ناگفته‌هاست.

صحبت‌های بین دو دوست، فراتر از احوال‌پرسی‌های وقتِ عیادت است. وقتی کیارستمی می‌خواهد پسرش، بهمن، را به کیمیایی معرفی کند، با طنازی می‌گوید: «این هم پولاد ماست». از همان لحظه اول، سینما، سوژه حرف‌هاست. کیمیایی از بهمن کیارستمی می‌پرسد: «فیلم تازه شروع نمی‌کنی؟» و بهمن کیارستمی که زندگی‌اش از کودکی با سینما گره خورده، با ماجرای این‌روزها هم برخوردی سینمایی دارد و شوخ‌طبعانه پاسخ می‌دهد: «حتما شروع می‌کنم، هروقت این فیلم به فاین‌کات رسید!» و باز لبخند بر لبان دو دوست جاری می‌شود.

این‌بار عباس کیارستمی است که از کیمیایی می‌پرسد: «فیلم شروع نکرده‌ای؟» و کیمیایی می‌گوید: «قاتل اهلی را ۲۰روز دیگر جلو دوربین می‌برم» و کیارستمی با شنیدن نام فیلم تازه دوستش، دوباره می‌خندد. حتما خاطره روزهای «قیصر»، «رضا موتوری» و «سربازهای جمعه» برایش زنده می‌شود؛ روزهایی که تیتراژ فیلم‌های کیمیایی را ساخت.

روی میز کنار تخت، به‌جای سرم و دارو، چند کتاب جا خوش کرده‌اند؛ بین این کتاب‌ها «گیتا» هم هست، کتابی به قلم محمدعلی موحد، عرفان‌پژوه و نویسنده‌ای که در روزهای گذشته نیز بر بالین کیارستمی حاضر شده و حال او را پرسیده بود.

در بین گپ‌وگفت‌های صمیمانه عصر بهار، به وقتِ بیست‌وچهارمین روز فروردین، وقتی پرستار برای احوالپرسی وارد اتاق می‌شود، کیارستمی در لابه‌لای حرف‌هایش با کیمیایی از تلاش پرستارش نیز تشکر می‌کند و قدردان اوست.

وقتی از «خواب مصنوعی»، که در روزهای بیماری او برای دوستدارانش یک «کابوسِ طبیعی» بود حرف به میان آمد، گفتیم که خیلی‌ها منتظرند تا کیارستمی از روی تخت بلند شود و خواب‌هایی که در این مدت دیده را برای عاشقان سینما قاب بگیرد. از او پرسیدیم حتما «خواب مصنوعی» خیلی هم سخت بود؟ و پاسخ شنیدیم: «هم سخت بود و هم عجیب. چون پر از خواب‌های عجیبی بود که نمی‌شد در میانه‌شان بیدار شد».

باز هم حرف از سینماست، حرف از انتظار برای روزهایی که سوژه این فیلم‌ساز، همین دوره عجیب بیماری‌اش باشد؛ رفاقتی که با سینما گره خورده، احوال‌پرسی‌اش هم به زبان سینماست. کیمیایی وقتی حرف از شروع فیلم جدیدش می‌زند، خطاب به کیارستمی می‌گوید: «من هیچ‌جایی را نمی‌شناسم که ماهانه پول به من بدهد اما خیلی جاها را می‌شناسم که ماهانه از من پول می‌گیرد. پس باید برای دویدن، دوید. اما همیشه که نمی‌توان دوید. چه‌کسی گفت بنویس و بساز، و چه‌کسی گفت بمان و بمان؟ و هیچ‌کسی نگفت، بیا اینجا در خانه بمان. اما من، من و تو و دوستانمان خواستیم بمانیم و ماندیم» و ماندن بود که برای این دو فیلم‌ساز ماندگاری آفرید. هر دو ماندند و ساختند و پای آرمان‌هایشان ایستادند. هر دو تمنای زندگی دارند، می‌خواهند حالاها بمانند تا زندگی را قاب بگیرند. پس از خداحافظی و ترک اتاق، لابد وقتی کیارستمی نظاره‌گر «شیشه باران‌خورده» اتاق است، کیمیایی در راه‌پله بیمارستان می‌گوید: «ما هستیم تا بسازیم، ما این‌طور نمی‌میریم. شاید گاهی هم به بیمارستان بیاییم اما از آن بیرون می‌آییم، چون مانده‌ایم که بسازیم».

در حیاط بیمارستان، سنگ‌فرش‌ها خیس از طراوتِ باران‌اند، طبیعت نیز لبخندِ دو دوست را به جشن نشسته شکوفه‌ها حتما خیال می‌کنند: «باد ما را با خود خواهد برد»، شاید تا سپیدیِ ابرها.

***سطرهایی از عباس کیارستمی**

# بزرگ‌آقا می‌میرد؟

## روایت بازیگر «شهرزاد» از پایان این سریال

**شرق:** یکی از بازیگران سریال «شهرزاد» درباره نحوه پایان‌بندی این سریال صحبت کرده است. هرچند خبرگزاری منتشرکننده این مصاحبه متذکر شده دیگر بازیگر این سریال روایت دیگری از این ماجرا ارائه کرده اما لورفتن پایان این سریال، خبر سایت‌های غیررسمی و صفحات مجازی شد.

روز گذشته، ۲۴ فروردین، خبرگزاری میزان مصاحبه‌ای با ساقی زینتی، بازیگر سینما و تلویزیون، منتشر کرد. این بازیگر که در نقش «مل‌مل» در سریال شهرزاد نیز بازی کرده، به نحوه اتمام داستان این سریال اشاره کرده است. البته این خبرگزاری در بخشی از متن منتشرشده عنوان کرده است که «یکی دیگر از بازیگران سریال شهرزاد در گفت‌وگو با میزان، روایت متفاوتی را از پایان این سریال نقل کرد که باید دید در ادامه سریال چه اتفاقاتی رقم خواهد خورد».

زینتی در مورد نقش خود در سریال اظهار کرد: «حسن فتحی کارگردان بسیار خوش‌فکری است و هر بازیگری آرزوی همکاری با او را دارد که این اتفاق در شهرزاد برای من رخ داد؛ البته این را هم باید بگویم که در ابتدا قرار بود نقش دایه بچه‌های بزرگ‌آقا را بازی کنم که نقش بسیار پررنگی بود اما در ادامه، فیلم‌نامه عوض شد و این نقش به من رسید. روزی هم که سر صحنه رفتم به حسن فتحی این موضوع را گفتم و او در پاسخ به من گفت با وجود اینکه نقش مل‌مل در شهرزاد نقش کوچکی است؛ اما اگر خوب از آب دربیاید، دیده می‌شود که خداراشکر این اتفاق هم افتاد».

او در مورد تأثیر این سریال در جذب مخاطب عنوان کرد: «با خروجی خوب سریال شهرزاد، مردم از شبکه‌های ماهواره‌ای به سمت یک سریال ایرانی گرایش پیدا کردند و با توجه به اینکه این سریال برای مردم ملموس بود، توانستند با آن ارتباط برقرار کنند. با توجه به امکانات خوبی که در اختیار حسن فتحی قرار گرفته بود، او توانست آنچه را که در ذهنش است، به‌خوبی پیاده کند. به‌همین‌دلیل توانست یک اثر الف ویژه ارائه دهد».

زینتی افزود: «من ۲۵ سال است که کار بازیگری را پیگیری می‌کنم اما گاهی مجبوریم به‌خاطر حضور برخی بازیگران تازه‌کار در یک فیلم بیش از صدبرداشت داشته باشیم تا مورد قبول کارگردان واقع شود. به‌همین‌دلیل اگر در این سریال بازیگران حرفه‌ای نبودند و حس خوبی را به طرف مقابل انتقال نمی‌دادند، هیچ‌وقت خروجی کار به این زیبایی نبود».

این بازیگر در مورد قسمت‌های بعدی این سریال گفت: «فصل دوم سریال شهرزاد در مرحله پیش‌تولید است و در اردیبهشت‌ماه ضبط می‌شود. در رابطه با ادامه داستان هم باید بگویم طبق اطلاعات من، بزرگ‌آقا کشته و شیرین، دختر او، راهی تیمارستان می‌شود، به‌همین‌دلیل بچه به شهرزاد تعلق می‌گیرد و او با فرهاد ازدواج می‌کند. با کشته‌شدن مل‌مل در قسمت ۲۲ توسط شیرین‌مردم برای من در کوچه و خیابان دلسوزی می‌کردند و به‌همین‌ترتیب مشخص می‌شود که آنها با این نقش ارتباط خوبی برقرار کرده‌اند».

او خاطرنشان کرد: «می‌خواهم روی این نکته تأکید کنم که اگر شرایط مطلوبی در یک فیلم برای یک بازیگر فراهم باشد به‌طوری که او دغدغه گرفتن حقوق خود را نداشته باشد، خروجی کار خوب از آب درمی‌آید».

چهره‌های سیاسی، در شبِ هنری

## اکران خصوصی «نیم‌رخ‌ها» در غیاب ایرج کریمی

**شرق:** شُرشُر باران، شامگاه دوشنبه ۲۳ فروردین، همه معابر و خیابان‌ها را بند آورده بود اما با وجود شلوغی و ترافیک باورنکردنی خیابان شریعتی، عده‌ای از سیاستمداران و اهالی فرهنگ و ادب خود را به سینما «فرهنگ» رسانده بودند تا آخرین ساخته کارگردان «چند تار مو» را در غیاب او تماشا کنند. مراسم اکران خصوصی «نیم‌رخ‌ها» با حضور عوامل فیلم؛ علی حضرتی -تهیه کننده-، رؤیا نونهالی، بابک حمیدیان، سحر دولتشاهی، بهاران بنی‌احمدی، شیرین اسماعیلی، شورا کریمی و... سیامک کاری‌نژاد، طراح صحنه و... در غیاب ایرج کریمی برگزار شد؛ درحالی‌که چهره‌های سیاسی همچون دکتر سیدمحمدرضا خاتمی، زهرا اشراقی، دکتر علی جنتی، الیاس حضرتی، فاطمه هاشمی‌رفسنجانی، ابراهیم اصغرزاده، دکتر غلامرضا ظریفیان، دکتر علی ربیعی، مسعود سلطانی‌فر و... و همچنین چهره‌های هنری و فرهنگی مانند بهمن فرمان‌آرا، خسرو سینایی، محمدعلی نجفی، هارون یشایایی، گلی امامی، فرزانه طاهری، کامبوزیا پرتوی، امیرحسن چهلتن، هنگامه قاضیانی، فریدون مجلسی، احمدرضا دالوند، عبدالرحمن نجل‌رحیم، رضا کاویانی، فرشته احمدی، صالح نجفی، میترا الیاتی، لیلی فرهادپور، علی‌اصغر دشتی، آوا مشکاتیان، رامین فاروقی، عباس یاری، مسعود فروتن، فریبا کامران، مانی جعفرزاده، محمد آزرم، محسن آزرم، محمدعلی سجادی، اشا صدراشکوری، رامین اعتمادی‌بزرگ، رضیه انصاری، اسداله امرایی، مینا اکبری، شهرام شاه‌حسینی، کاوه ابراهیم‌پور، محسن پیرهادی، حسن مصطفوی، بهرام بهرامیان و... میهمان عوامل فیلم بودند.

این مراسم که با پخش فیلمی از پشت صحنه «نیم‌رخ‌ها» که صحبت‌هایی از ایرج کریمی را نشان می‌داد، آغاز شد، با صحبت‌های بابک حمیدیان، ادامه یافت: «پرتره صادق هدایت برای من پر از مرگ ترسی است، با ایرج اگر خلوت می‌کردی، متوجه می‌شدی که از مرگ می‌ترسد اما مرگ‌اندیش بود. من نقش ایرج کریمی را در فیلمش بازی کردم، بی‌آنکه بدانم. جایش خالی است، این فیلم در آشوب فیلم‌های شادِ اکران معاصر مهجور است. فقط می‌توانم بگویم آقای جنتی قدر گروه هنر و تجربه را بدانید».

با پوستری از صالح تسبیحی روی صحنه می‌رود

## نمایش «مرسولات پترزبورگ» در تالار مولوی

**شرق:** پوستر نمایش «مرسولات پترزبورگ» که به کارگردانی مازیار سیدی از هفتم اردیبهشت روی صحنه می‌رود، از سوی صالح تسبیحی طراحی شد.

صالح تسبیحی درباره طراحی این پوستر و همکاری با مازیار سیدی گفت: «به‌عنوان یک طراح گرافیک به‌خاطر علایق شخصی و اعتقاد به اینکه کلمه، بنیان همه‌چیز است به سراغ بخش طراحی پوستر در تئاتر رفتم؛ به‌طور خاص ادبیات روس نزدیک به بیش از یک قرن قطب ادبیات جهان بوده است، محمد زارعی با دقت هرچه‌تمام‌تر روح ادبی را از این بخش استخراج کرده در نتیجه علاقه شخصی من به ادبیات و به‌طور خاص ادبیات روسیه، مقوله سرمایه‌داری، مبحث انقلاب توتالیتاریسم و سانسور و شباهت‌های ناگزیر ترغیبم کرد که با این گروه همکاری کنم؛ ضمن اینکه مازیار سیدی و بچه‌های لیو سایه در شاخه‌های دیگر تئاتر مثل بازیگری اثبات کردند که حرفه‌ای هستند. امیدوارم پوستر من فارغ از بحث تبلیغات، بخشی از نمایش باشد».«مرسولات پترزبورگ»، نامزد دریافت جایزه بهترین کارگردانی و طراحی نور و دریافت دیپلم افتخار بهترین نمایش‌نامه از هجدهمین جشنواره بین‌المللی تئاتر دانشگاهی است که با بازی فراز سرابی، سیاوش میری، مازیار سیدی، آرش وزیرنظامی، حسین امیدی، مینووش رحمانیان، پویا پورامین، داوود پژمان‌فر، مژگان حامدی و میثاق آقامولایی به اجرا درمی‌آید. تهیه‌کننده: مهدی خان‌احمدی/ مدیر تولید: ایمان یزدی/ مشاور متن: رضا سرور/ مشاور دراماتورژی: آبتین گلکار/ مشاور جامعه‌شناس: الهام آشتیانی/ موسیقی: پویا پورامین/ طراح نور: صبا کسمایی/ طراح صحنه و لباس: مازیار سیدی/ طراح پوستر و بروشور: صالح تسبیحی/ برنامه‌ریز و دستیار اول کارگردان: رویا عطارزاده‌اصل/ منشی صحنه: نگین نجفی/ دستیار کارگردان و مدیر صحنه: پوریا اخوان/ اجرای نور: میلاد ابراهیمی و نیلوفر نقیب‌ساداتی/ مشاور رسانه: مریم نراقی/ روابط‌عمومی: فرزان شهریاری/ تبلیغات مجازی: امیر قالیچی/ عکاس: سلما پورامین و روژین دلفان/ ساخت دکور: شاهین فرخی/ دستیار لباس: آیدا میرزاخانی/ دوخت لباس: نسترن هاشمی/ بداهه‌نوازی پیانو و آکاردئون: سردار سرمست/ گیتار: امیر صارمی/ نوازنده ویلن و ویولا: بابک کوهستانی نمایش «مرسولات پترزبورگ» از ۷ تا ۳۱ اردیبهشت‌ماه هر شب ساعت ۲۰ در سالن اصلی تالار مولوی به نشانی خیابان انقلاب، نرسیده به میدان انقلاب، ابتدای خیابان ۱۶ آذر روی صحنه می‌رود.

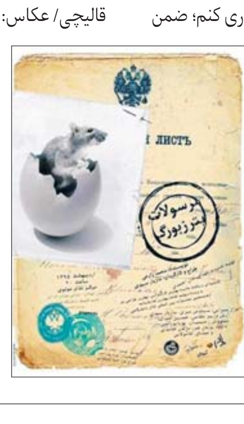



چهره روز

## نقاشی‌های لوریس چکناواریان در خانه هنرمندان ایران

• **شرق:** نمایشگاه نقاشی‌های لوریس چکناواریان در خانه هنرمندان ایران برگزار می‌شود. به گزارش روابط‌عمومی خانه هنرمندان ایران، نمایشگاه نقاشی‌های لوریس چکناواریان با عنوان «موسیقی روی بوم» دوشنبه ۳۰ فروردین ساعت ۱۷ در نگارخانه استاد ممیز خانه هنرمندان ایران افتتاح می‌شود. در این نمایشگاه ۳۰ اثر نقاشی با تکنیک اکریلیک روی بوم همراه با نمایش فیلمی از آثار لوریس چکناواریان در معرض دید مخاطبان قرار می‌گیرد. لوریس چکناواریان، آهنگ‌ساز و رهبر ارکستر، در سال ۱۳۱۶ در بروجرد به دنیا آمد. او تحصیلات موسیقی خود را از سال ۱۳۳۲ در هنرستان عالی موسیقی آغاز کرد. مدتی بعد به وین عزیمت کرده و تا سال ۱۳۴۰ در فرهنگستان موسیقی این شهر به تحصیل آهنگ‌سازی و رهبری ارکستر اشتغال داشت. سپس به ایران بازگشت و ضمن تدریس در هنرستان عالی موسیقی و ترتیب‌دادن نمایشگاهی از سازهای ملی در انستیتو گوته تهران، تصدی صداخانه ملی هنرهای زیبای کشور را عهده‌دار شد. چکناواریان در اواخر سال ۱۳۴۲ رهسپار اتریش شد و در سالزبورگ کار آهنگ‌سازی را ادامه داد. دوسال بعد به آمریکا رفت و چندین‌سال در دانشگاه میشیگان به ادامه تحصیل در رشته‌های آهنگ‌سازی و رهبری ارکستر پرداخت. وی در سال ۱۳۴۹ به ایران بازگشت و علاوه بر کنسرت‌هایی با ارکستر سمفونیک تهران، ارکستر مجلسی و تلویزیونی ملی ایران و... (به‌عنوان رهبر میهمان)، آثار متعددی آفرید که اکثر آنها در تالار رودکی اجرا شد. چکناواریان در سال ۱۳۵۱ به رهبری ارکستر اپرای تهران منصوب شد. نمایشگاه نقاشی‌های لوریس چکناواریان با عنوان «موسیقی روی بوم» تا پنجم اردیبهشت دایر است و علاقه‌مندان برای بازدید از این نمایشگاه می‌توانند همه‌روزه از ساعت ۱۴ تا ۲۱ به نگارخانه استاد ممیز خانه هنرمندان ایران مراجعه فرمایند.

ادامه از صفحه ۱۱

## «بیمار استاندارد» برایم بانجی‌جامپینگ بود

شخصی که به‌عنوان راهنمای من در فیلم «بادیگارد» حضور داشت و یک دانشمند هسته‌ای بود، اگر مثل میثم زرین در چنین موقعیتی قرار بگیرد و به شرایط پیش‌آمده اعتراضی هم داشته باشد، قابل‌درک است. او حق دارد به شرایطی که آسایشش را گرفته است اعتراض کند. خاطرم هست در یک سکانس این مربی و راهنمای من آمد وسط پلان و گفت می‌خواهی درباره این زرافه‌ای که در عکس هست حرف بزنیم؛ برای تو سخت است که درباره اصطلاحات ما حرف بزنی؟ می‌خواهم بگویم به همین اندازه آدم عجیبی بود. میثم زرین هم از این‌دست آدم‌هاست. او می‌تواند جلوی نامزدش بگوید این آقا بادیگارد تحمیلی من است چون آن شرایط را دوست ندارد. او متعلق به نسلی که آقای پرستویی نقشش را ایفا می‌کند نیست. آدم معاصرتری است. آدمی است که خیلی مرامی و احساسی رفتار نمی‌کند و پر از منطق و ریاضی است. عجیب نیست اگر به خودش حق بدهد که نمی‌خواهم بادیگارد داشته باشم و دوست دارم خطر را بپذیرم که اصلا خطر چیست؟ میثم زرین از آن دست آدم‌هایی است که دوست دارد اگر برایش خطری اتفاق می‌افتد، در لحظه اتفاق بیفتد و با آن مواجه شود.

**تا به اینجا از کارنامه کاریتان راضی هستید؟**

واقعیت این است که پر از ترسم. سعی کردم اگر مسئولیتی در فیلمی به من سپرده می‌شود، آن مسئولیت را در آن دوره زمانی به‌خوبی انجام دهم. خاستگاه من تئاتر است و این‌قدر که همه این روزها این ادعا را دارند که از تئاتر به مدیوم‌های دیگر آمدند که دیگر جرئت نمی‌کنیم، بگوییم خاستگاه من تئاتر است. ولی بخش مهمی از آموخته‌های من از تئاتر است. اگر تا به اینجا کارنامه خوبی دارم و اگر بشود نامش را کارنامه گذاشت و با وجود استادانی مثل آقایان مشایخی یا انتظامی از کارنامه صحبت کرد. اما در مورد نسل خودم صحبت می‌کنم و اگر موفقیتی بوده همه اینها با بغض، مطالعه و تلاش به‌دست‌آمده است. اگر در جایگاه خوبی هستم لطف مردم است و اگر نه، قطعا از ضعف‌های من بوده. اما در نهایت از کارنامه کاری‌ام راضی هستم.

**در گفت‌وگو گلایه‌هایی از فضای مجازی داشتید؛ فکر می‌کنم زندگی شخصی شما را زیاد تحت‌تأثیر قرار داده است...**

سعی می‌کنم حتی‌المقدور به فضای مجازی رغبت نشان ندهم. از فضاهایی که در آن بی‌ادبی و فحاشی است، دل‌گیر می‌شوم. در آخر به تک‌تک عوامل سریال «بیمار استاندارد» خسته نباشید می‌گویم. هرکسی که برای اعتبارش می‌جنگد، امیدوارم خداوند اعتبارش را بیشتر کند و مهم‌ترین درسی که در زندگی از آن می‌ترسم ولی به آن قائل هستم، حفظ آبرویم هست که تلاش می‌کنم با آبرو زندگی کنم.